

تفسیر المیزان آیات ۲۵۳ تا ۲۸۶ سوره بقره صفحه ۴۲ قرآن

(تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ مِنْهُمْ مَنْ كَلَّمَ اللَّهُ وَ رَفَعَ بَعْضَهُمْ
دَرَجَاتٍ وَ آتَيْنَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ الْبَيِّنَاتِ وَ أَيْدِنَاهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ وَ لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا
أَقْتَتَلَ الَّذِينَ مِنْ بَعْدِهِمْ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَاتُ وَ لَكِنْ اِخْتَلَفُوا فَمِنْهُمْ مَنْ آمَنَ
وَ مِنْهُمْ مَنْ كَفَرَ وَ لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَقْتَتَلُوا وَ لَكِنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ مَا يُرِيدُ (۲۵۳))

(تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ)... (هُمُ الظَّالِمُونَ) سیاق این دو آیه خیلی از سیاق آیات قبل که امر به جهاد و تشویق به انفاق می‌کرد دور نیست، چون در آخر آن آیات، داستان جنگ طالوت را آورده تا مؤمنین از آن عبرت بگیرند، و آن قصه با جمله: (وَ إِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ) ... خاتمه یافت و دو آیه مورد بحث هم با جمله (تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ)، آغاز شده، و سپس به مساله جنگ در امتهای انبیای بعد از آن حضرات بر می‌گردد.

(تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ)

[انبیا (ع) در عین حال که در اصل فضل رسالت مشترکند، از درجات مختلفی برخوردارند]

از آنجا که خواسته است به امر رسولان و به مقام والای ایشان احترام بگذارد با کلمه تلك که ضمیر اشاره به دور است اشاره نمود، و این جمله دلالت دارد بر این که خدای سبحان انبیا را در يك درجه قرار نداده، بلکه بین آنان برتری نهاده است، بعضی برتر از بعضی دیگر هستند، و بعضی پائین‌تر از بعض دیگر، ولی همه آنها مشمول فضل خدا هستند، چون رسالت فی نفسه فضیلتی است که در همه آنان هست.

:

(وَ لَكِنْ رَسُولَ اللَّهِ وَ خَاتَمَ النَّبِيِّينَ).

و باز به این جهت به او کتابی داده که ما فوق تمامی کتب آسمانی و بیانگر هر چیز و کتابی است که از تحریف مبطلین محفوظش داشته، و معجزه‌ای یافته است که تا آخرین روز دنیا

اعجازش باقی است، هم چنان که فرمود: (وَ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ الْكِتَابِ وَ مُهَيِّمًا عَلَيْهِ). و نیز فرموده: (وَ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِكُلِّ شَيْءٍ)، و نیز فرموده: (إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَ إِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ)، و نیز فرموده: (قُلْ لئن اجتمعت الإنسُ وَ الجنُّ على أن يأتوا بمثل هذا القرآن لا يأتون بمثله، وَ لو كان بعضهم لبعض ظهيرا)، و نیز به دلیل اینکه آن جناب را به دینی اختصاص داد که قیم است، یعنی از عهده تأمین تمامی مصالح دنیا و آخرت بشر بر می آید، هم چنان که فرمود: (فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ الْقَيِّمِ).

(رَفَعَ بَعْضُهُمْ دَرَجَاتٍ) ، شامل تمام انسانهایی می گردد که خدا بر آنان انعام نموده و بر سایر افراد برتری داده است..

[دادن بینات و تایید به روح القدس در باره حضرت عیسی (ع) به نحوی خاص است]

(وَ آتَيْنَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ الْبَيِّنَاتِ وَ أَيْدِنَاهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ) در این جمله به اصل سیاق که سیاق تکلم بود برگشته، که بیان آن گذشت.

و اگر در میان همه انبیا، تنها نام عیسی را ذکر کرده، علتش این است که هر چند آنچه از جهات فضیلت در اینجا برای عیسی ع ذکر کرده، یعنی دادن بینات و تایید به روح القدس، اموری است که به حکم آیه: (لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ) و آیه:

(يُنزِّلُ الْمَلَائِكَةَ بِالرُّوحِ مِنْ أَمْرِهِ عَلَى مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ أَنْ أَنْذِرُوا) اختصاصی به عیسی بن مریم ع ندارد، بلکه بین همه رسولان مشترك است، و لیکن در خصوص عیسی ع به نحوی خاص است، چون تمامی آیات بینات آن جناب از قبیل مرده زنده کردنش با نفخه، مرغ آفریدنش، بهبودی دادن به پیری و کوری و از غیب خبر دادنش، اموری بوده متکی بر حیات، و ترشحاتی است از روح.

(وَ لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَفْتَنَّا الَّذِينَ مِنْ بَعْدِهِمْ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَاتُ) ... در این آیه، برای بار دوم به غیبت عدول شده است.

(وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا اقْتَتَلُوا وَلَكِنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ مَا يُرِيدُ).

و اگر خدا می‌خواست از تاثیر اختلاف مردم در پدید آمدن جنگ جلوگیری می‌کرد، و لیکن او هر چه خودش بخواهد می‌کند، و خداوند چنین خواسته است که در دار دنیا که دار اسباب است جلو اسباب را از تاثیر نگیرد، و اختلاف سبب می‌شود که مردم به سوی جنگ رانده شوند، اگر نمی‌خواهند خون یکدیگر را بریزند باید خودشان با ترك اختلاف از پدید آمدن سبب جلوگیری کنند.

و حاصل معنای آیه (و خدا داناتر است) این است که رسولانی که به سوی مردم گسیل شدند بندگان مقرب خدا هستند، و افق آنها از افق مردم عادی بلندتر است، و تازه در بین خود آنان نیز اختلاف افق وجود دارد، بعضی بر بعض دیگر برتری دارند، با اینکه در يك اصل که همان رسالت باشد، مشترك می‌باشند.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَنْفِقُوا مِمَّا رَزَقْنَاكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ يَوْمٌ لَا بَيْعَ فِيهِ وَلَا خُلَّةً
وَلَا شَفَاعَةً وَالْكَافِرُونَ هُمُ الظَّالِمُونَ (٢٥٤)

[سر پیچی کردن از انفاق کفر و ظلم است]

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَنْفِقُوا) ... معنای این جمله واضح است، نکته‌ای که در این آیه است این است که ذیلش دلالت دارد بر اینکه سرپیچی کردن از انفاق، کفر و ظلم است.

اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ لَا تَأْخُذُهُ سِنَّةٌ وَلَا نَوْمٌ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي
الْأَرْضِ مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَلَا يُحِيطُونَ
بِشَيْءٍ مِنْ عِلْمِهِ إِلَّا بِمَا شَاءَ وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَلَا يَئُودُهُ حِفْظُهُمَا وَ
هُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ (٢٥٥)

بیان آیه

(اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ)

و ضمیر هو هر چند به الله بر می‌گردد که گفتیم به معنای ذات شامل همه کمالات است لیکن چون در اثر کثرت استعمال نام خدای تعالی شده، تنها بر ذات دلالت می‌کند، بله، الف و لام

اول آنکه الف و لام عهد است به پاره‌ای از معانی وصفی اشاره دارد، و به فرض اینکه الف و لام نداشته باشد، اصل اطلاق کلمه **اللَّهُ** آدمی را به یاد صفات او هم می‌اندازد، و لیکن ضمیر همانطور که گفتیم تنها به ذات بر می‌گردد، پس جمله **(لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ)**، دلالت دارد بر اینکه آله‌ای که مشرکین اثبات کردند، حق ثبوت ندارد.

و اما اسم حی به معنای کسی است که حیاتی ثابت داشته باشد، چون این کلمه صفت مشبه است، و مانند سایر صفات مشبه، دلالت بر دوام و ثبات دارد.

[حیات حقیقی حیات واجب الوجود است که بالذات فنا ناپذیر است]

از اینجا يك حقیقت روشن می‌شود و آن این است که حیات حقیقی باید طوری باشد که ذاتا مرگ‌پذیر نباشد، و عارض شدن مرگ بر آن محال باشد، و این مساله قابل تصور نیست مگر به اینکه حیات عین ذات حی باشد، نه عارض بر ذات او، و همچنین از خودش باشد نه اینکه دیگری به او داده باشد،

[معنای قیوم]

کلمه قیوم بطوری که علمای صرف گفته‌اند، بر وزن **فیعول** است، هم چنان که کلمه قیام بر وزن **فیعال** از ماده قیام است، صفتی است که بر مبالغه دلالت دارد، و قیام بر هر چیز به معنای درست کردن و حفظ و تدبیر و تربیت و مراقبت و قدرت بر آن است، همه این معانی از قیام استفاده می‌شود، چون قیام به معنای ایستادن است، و عادتاً بین ایستادن و مسلط شدن بر کار ملازمه هست، از این رو از کلمه قیوم همه آن معانی استفاده می‌شود.

:

لا تاخذه نوم و لا سنة برای اینکه مقام آیه، مقام ترقی دادن مطلب است، و ترقی در جایی که بخواهند چیزی را اثبات کنند اقتضا می‌کند اول مرتبه ضعیف را ذکر کنند، بعد به مرتبه قوی ترقیش دهند، مثلاً وقتی می‌خواهند نیرومند بودن کسی را اثبات کنند، می‌گویند او می‌تواند ده من بار را بردارد، بلکه حتی بیست من هم بر می‌دارد.

(لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ، مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ).

از اول آیه شریفه تا اینجا چند صفت از صفات خدای سبحان ذکر شده: ۱- اینکه معبودی جز او نیست ۲- اینکه او حی و قیوم است ۳- اینکه هیچ عاملی از قبیل چرت و خواب با تسلط

خود، قیومیت او را از کار نمی‌اندازد ۴- اینکه او مالک آنچه در آسمانها و زمین است می‌باشد
۵- اینکه کسی بدون اذن او حق شفاعت در درگاه او ندارد..

(وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ)

[مراد از کرسی و وسعت کرسی خداوند در وسع کرسیه ...]

کلمه کرسی (از ماده کاف- راء- سین) گرفته شده که به معنای به هم وصل کردن اجزای ساختمان است و اگر تخت را کرسی خوانده‌اند به این جهت بوده که اجزای آن به دست نجار (اگر چوبی باشد) و یا صنعتگر دیگر، در هم فشرده و چسبیده شده است، و بسیاری از مواقع این کلمه را کنایه از ملك و سلطنت می‌گیرند، و می‌گویند فلانی از کرسی‌نشینان است، یعنی او منطقه نفوذی و قدرت وسیعی دارد.

(و لَا يُوَدُّهُ حِفْظُهُمَا وَ هُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ) کلمه یؤد مضارع از مصدر أود است، که به معنای سنگینی و خسته‌کنندگی است، و چون گفته شود: العمل الفلانی آد زیدا معنایش این است که فلان عمل، زید را خسته کرد و به ستوه آورد، و ظاهراً مرجع ضمیر در یؤده همان کرسی باشد، هر چند که ممکن است آن را به خود خدای تعالی برگردانید، و اگر در دنباله مطالب قبلی فرمود: حفظ آسمانها و زمین، خدا و یا کرسی را خسته نمی‌کند، برای این بود که ذیل آیه با صدر آن آیه (که سخن از نفی چرت و خواب داشت) وصل و متناسب شود، چون آنجا هم می‌فرمود: چرت و خواب ندارد، تا او را از قیومیت آسمانها و زمین باز بدارد..

(لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَ يُؤْمِنْ بِاللَّهِ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى لَا انْفِصَامَ لَهَا وَ اللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ (۲۵۶))

بیان آیات

(لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ) ... اکراه به معنای آن است که کسی را به اجبار وادار به کاری کنند.

[معنای رشد و غی و فرق آن دو با هدایت و ضلالت]

کلمه رشد که هم با ضمه راء و هم با ضمه راء و شین خوانده می‌شود به معنای رسیدن به واقع مطلب و حقیقت امر و وسط طریق است.

ساده‌تر بگوییم: یکی از مصادیق رشد و یا لازمه معنای رشد، رسیدن به چنین راهی است، چون گفتیم رشد به معنای رسیدن به وجه امر و واقع مطلب است و معلوم است که رسیدن به واقع امر، منوط بر این است که راه راست و وسط طریق را پیدا کرده باشد، پس رسیدن به راه، یکی از مصادیق وجه الامر است.

[نفی اکراه و اجبار در دین]

و در جمله: **(لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ)**، دین اجباری نفی شده است، چون دین عبارت است از يك سلسله معارف علمی که معارفی عملی به دنبال دارد، و جامع همه آن معارف، يك کلمه است و آن عبارت است از اعتقادات، و اعتقاد و ایمان هم از امور قلبی است که اکراه و اجبار در آن راه ندارد.

[معنای طاغوت و موارد استعمال آن]

(فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَ يُؤْمِنْ بِاللَّهِ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى) ... کلمه طاغوت به معنای طغیان و تجاوز از حد است، ولی این کلمه، تا حدی مبالغه در طغیان را هم می‌رساند، مانند کلمه ملکوت و کلمه جبروت که مبالغه در مالکیت و جباریت است، و این کلمه در مواردی استعمال می‌شود که وسیله طغیان باشند.

و کلمه استمساك که مصدر است برای فعل ماضی (استمسك) به معنای چنگ زدن و چیزی را محکم چسبیدن است، و کلمه عروة به معنای دستگیره و یا به عبارت دیگر دسته‌ای است که با آن چیزی را گرفته و بلند می‌کنند، مانند دسته کوزه و دلو و دستگیره ظرف‌های مختلف، البته گیاههای ریشه‌دار و نیز درخت‌هایی را که برگ آنها نمی‌ریزد عروة می‌نامند، و این کلمه در اصل به معنای تعلق می‌باشد و وقتی گفته می‌شود: فلان عری فلانا، معنایش این است که فلانی به فلان چیز تعلق و دلبستگی دارد.

(لَا انْفِصَامَ لَهَا وَ اللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ).

کلمه انفصام به معنای انقطاع و انکسار است، و این جمله در واقع جمله حالیه است از عروۃ که معنای عروۃ الوثقی را تاکید می‌کند و به دنبالش می‌فرماید: خدا شنوایی دانا است، چون ایمان و کفر هم متعلق به قلب و هم متعلق به زبان (هر دو) است، پس خدای آگاه به آن، هم به شنوایی ستوده می‌شود و هم به دانایی

صفحه ۴۳ قرآن.

اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِيَاؤُهُمُ
الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُمْ مِّنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا
خَالِدُونَ ((٢٥٧))

(اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُمْ) .

[چند قول در باره مراد از ظلمت و نور و اخراج از ظلمت به نور و بعکس]

انسان از همان آغاز خلقت، دارای نوری فطری است که نوری است اجمالی، اگر مراقب او باشند ترقی می‌کند، و تفصیل می‌پذیرد، چون در همان اوان خلقت نسبت به معارف حقه و اعمال صالح به تفصیل نور ندارد، بلکه در ظلمت است، چون تفصیل این معارف برای او روشن نشده، پس نور و ظلمت به این معنا با هم جمع می‌شوند، و اشکالی هم ندارد، مؤمن فطری که دارای نور فطری و ظلمت دینی است، وقتی در هنگام بلوغ ایمان می‌آورد، به تدریج از ظلمت دینی به سوی نور معارف و اطاعت‌های تفصیلی خارج می‌شود و اگر کافر شود از نور فطریش به سوی ظلمت تفصیلی کفر و معصیت بیرون می‌شود. و اگر در آیه شریفه کلمه نور را مفرد و کلمه ظلمت را جمع آورده، و فرموده: (يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ) و (يُخْرِجُونَهُم مِّنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ) اشاره به این است که حق همیشه یکی است، و در آن اختلاف نیست، هم چنان که باطل متشنت و مختلف است و هیچ وقت وحدت ندارد.

(أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِي حَاجَّ إِبْرَاهِيمَ فِي رَبِّهِ أَنْ آتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ إِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّيَ الَّذِي يُحْيِي وَيُمِيتُ قَالَ أَنَا أَحْيِي وَ أُمِيتُ قَالَ إِبْرَاهِيمُ فَإِنَّ اللَّهَ يَأْتِي بِالشَّمْسِ مِنَ الْمَشْرِقِ فَأْتِ بِهَا مِنَ الْمَغْرِبِ فَبُهِتَ الَّذِي كَفَرَ وَ اللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ (٢٥٨)

بیان آیات

این آیات در بر دارنده معنای توحید است و بهمین جهت بی ارتباط با آیات قبل نیست و احتمال دارد با همان آیات يك جا نازل شده باشد.

(أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِي حَاجَّ إِبْرَاهِيمَ فِي رَبِّهِ).

کلمه محاجه که مصدر فعل ماضی حاج است به معنای ارائه حجت و دلیل در مقابل حجت خصم و طرف مقابل، و اثبات مدعای خود یا ابطال حجت خصم است، و کلمه حجت در اصل به معنای قصد بوده و بعدا در اثر کثرت و غلبه استعمال، در به کرسی نشاندن حرف است.

و این کسی که با ابراهیم در خصوص پروردگار ابراهیم بحث و محاجه می کرده پادشاه معاصر او یعنی نمرود بود و بنا به گفته تاریخ و روایات یکی از سلاطین بابل قدیم بوده است.

(قَالَ إِبْرَاهِيمُ: رَبِّيَ الَّذِي يُحْيِي وَ يُمِيتُ)

و اگر ابراهیم ع مساله احیا و میراندن را در استدلال خود مورد استفاده قرار داد، برای این بود که این دو چیز از طبیعت بی جان بر نمی آید، مخصوصا احیا و زنده کردن موجود جان دار که حیاتش مستلزم شعور و اراده است، چون شعور و اراده بطور قطع مادی نیست.

(قَالَ إِبْرَاهِيمُ فَإِنَّ اللَّهَ يَأْتِي بِالشَّمْسِ مِنَ الْمَشْرِقِ فَأْتِ بِهَا مِنَ الْمَغْرِبِ فَبُهِتَ الَّذِي كَفَرَ).

بعد از آن که ابراهیم ع از مؤثر بودن احتجاجش مایوس شد و به خاطر نادانی مردم و عوامفریبی های نمرود نتوانست به ایشان بفهماند که پروردگارش آن خدایی است که زنده می کند و می میراند، ناگزیر به توضیح مقصود خود از احیا و اماته نپرداخت، بلکه حجتی دیگر آورد، ولی این دفعه اساس حجت دوم خود را بر همان دعوایی که خصم در حجت اول داشت قرار داد.

هم چنان که تفریع به فاء در جمله (فَإِنَّ اللَّهَ) ... بر آن دلالت دارد، و معنای کلام آن جناب چنین می شود: اگر مطلب چنین است که تو می گویی، و من مربوب تو، و تو رب منی و از

شؤون رب تدبیر امور نظام تکوین و دخل و تصرف است، تو نیز باید داشته باشی، خدای سبحان در خورشید تصرف دارد، و آن را از مشرق به مغرب می‌برد، تو هم در آن تصرف کن و بر عکس از مغرب به مشرقش ببر، تا روشن شود تو هم ربی، هم چنان که خدا رب هر چیز است، و یا اصلاً تو رب همه عالم و ما فوق همه اربابی، اینجا بود که نمرود کافر، مبهوت شد.

:

(وَ اللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ).

از ظاهر سیاق کلام بر می‌آید که این جمله تعلیل است برای جمله (قُبِّهْتَ الَّذِي كَفَرْتَ)، و خداوند متعال می‌خواهد بیان کند که علت مبهوت شدن، کفر او نبود، بلکه این بود که خدای سبحان او را هدایت نکرد.

و به عبارتی دیگر معنایش این است که خدا او را هدایت نکرد، و این باعث شد که مبهوت شود.

أَوْ كَالَّذِي مَرَّ عَلَى قَرْيَةٍ وَ هِيَ خَاوِيَةٌ عَلَى عُرُوشِهَا قَالَ أَنَّى يُحْيِي هَذِهِ اللَّهُ بَعْدَ مَوْتِهَا
فَأَمَاتَهُ اللَّهُ مِائَةَ عَامٍ ثُمَّ بَعَثَهُ قَالَ كَمْ لَبِثْتَ قَالَ لَبِثْتُ يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ قَالَ بَلْ لَبِثْتَ مِائَةَ
عَامٍ فَانظُرْ إِلَى طَعَامِكَ وَ شَرَابِكَ لَمْ يَتَسَنَّهْ وَ انظُرْ إِلَى حِمَارِكَ وَ لِنَجْعَلَك آيَةً لِلنَّاسِ وَ
انظُرْ إِلَى الْعِظَامِ كَيْفَ نُنشِرُهَا ثُمَّ نَكْسُوهَا لَحْمًا فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ قَالَ أَعْلَمُ أَنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ
شَيْءٍ قَدِيرٌ (٢٥٩)

(أَوْ كَالَّذِي مَرَّ عَلَى قَرْيَةٍ وَ هِيَ خَاوِيَةٌ عَلَى عُرُوشِهَا) کلمه خاویة به معنای خالی و تهی شده است، وقتی گفته می‌شود: خوت الدار معنایش این است که خانه خالی شد، و کلمه عروش جمع عرش است، که به معنای داربست و آلاچیق است، یعنی سققی که بر روی پایه‌هایی زده می‌شود، تا بوته‌های مو را روی آن بخوابانند.

[دلالت بر هدایت کردن خدا و مراتب سه گانه هدایت در آیات مورد بحث]

توضیح: خدای تعالی بعد از آنکه فرمود: (اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ، وَ الَّذِينَ كَفَرُوا أُولِيَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ، يُخْرِجُونَهُم مِّنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ) این معنا به دست آمد که: خدا مؤمن را به سوی حق هدایت می‌کند، ولی کافر را در کفرش هدایت نمی‌کند، بلکه اولیائی که خود او برای خود گرفته او را گمراه می‌سازند، دنبال آن سه تا شاهد ذکر می‌کند، تا هم شاهد هدایت کردن خدا باشد، و هم بفهماند هدایت دارای سه مرتبه پشت سر هم است.

(قَالَ أَنَّى يُحْيِي هَذِهِ اللَّهُ) یعنی کجا و چگونه خداوند (اهل) این قریه را زنده می‌کند و بنا بر این در این جمله، مجازی اعمال شده، زیرا زنده شدن، به خود قریه نسبت داده شده، نظیر مجازی است که در جمله: (وَ سَأَلِ الْقَرْيَةَ) آمده است و با آوردن این جمله خواست عظمت امر را برساند،

(فَأَمَاتَهُ اللَّهُ مِائَةً عَامٍ ثُمَّ بَعَثَهُ) از ظاهر این جمله بر می‌آید که خدای تعالی او را قبض روح کرده، و به همان حال صد سال باقیش داشته، و پس از صد سال دوباره روحش را به بدنش برگردانیده است.

(قَالَ كَمْ لَبِثْتَ قَالَ لَبِثْتُ يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ قَالَ بَلْ لَبِثْتَ مِائَةً عَامٍ).

کلمه لبث به معنای مکث و باقی ماندن (در جایی و در حالی) است، و اینکه شخص مزبور میان يك روز و پاره‌ای از يك روز تردید کرد دلالت دارد بر اینکه زنده شدنش در غیر آن ساعتی بوده که از دنیا رفته، مثلاً اگر در اواخر روز از دنیا رفته و در اوائل روز بعد زنده

(فَانظُرْ إِلَى طَعَامِكَ وَ شَرَابِكَ لَمْ يَتَسَنَّهْ) ... (لَحْمًا) سیاق این جمله‌ها در سرگذشت شخص مزبور عجیب است، برای اینکه سه مرتبه کلمه فانظر - پس تماشا کن را تکرار کرده، با اینکه ظاهر کلام اقتضا می‌کرد به يك دفعه اکتفاء کند، و نیز مساله طعام و شراب و حمار را ذکر کرده، در حالی که به ذهن می‌رسد که هیچ احتیاجی به ذکر این‌ها نبود.

و نیز جمله (وَ لِنَجْعَلَنَّكَ) را در وسط کلام آورده، با اینکه ظاهر کلام اقتضا می‌کرد که آن را در آخر کلام یعنی بعد از جمله (وَ انظُرْ إِلَى الْعِظَامِ) بیاورد، علاوه بر اینکه بیان آن امری که وی عظیمش می‌دانست (و می‌گفت چگونه خدا این مردگان را زنده می‌کند) با زنده شدن خودش روشن شده بود، دیگر چه حاجت داشت که به وی دستور دهد که به استخوانها نظر کند، اینها

سؤالاتی است که در آیه به چشم می‌خورد، و لیکن تدبیر و دقت در اطراف آیه شریفه خصوصیات قصه را معلوم و روشن می‌کند و در سایه آن، پاسخ این اشکالات هم ظاهر می‌شود. شده، و مرگ و زندگی را خواب و بیداری پنداشته و چون اختلاف ساعات آن دو را دیده، تردید کرده که آیا میان این خواب و بیداری يك شب فاصله شده یا نه؟ لذا گفته: یوما اگر يك شب فاصله شده باشد (أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ) اگر يك شب فاصله نشده باشد در اینجا هاتقی به او می‌گوید: (بَلْ لَبِثْتَ مِائَةً عَامٍ)

(فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ قَالَ: أَعْلَمُ أَنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ) این آیه در صدد بیان این است که: بعد از آنکه مطلب برای این شخص روشن شد، او به خاطر خود رجوع می‌کند و به یاد می‌آورد که قبلا هم به قدرت مطلقه و بی‌پایان الهی ایمان داشته است و کانه قبلا بعد از آنکه کجا خدا اینها را زنده می‌کند در قلبش خطور کرده، به علم و ایمانی که به قدرت مطلقه خدا داشته، اکتفاء نموده، و بعد از آنکه با مردن و زنده شدن خود، قدرت خدا را به چشم دیده، دوباره به قلب خود مراجعه نموده و همان ایمان و علم قبلی خود را تصدیق کرده، و به خدای تعالی عرضه داشته که خدایا تو همواره برای من خیر خواهی می‌کنی، و هرگز در هدایت به من خیانت نمی‌کنی، و ایمانی که همواره دلم به آن اعتماد داشت (که قدرت تو مطلق است) جهل نبود، بلکه علمی بود که لیاقت آن را داشت که به آن اعتماد شود.

صفحه ۴۴ قرآن

وَ إِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ أَرِنِي كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَىٰ قَالَ أَوَلَمْ تُؤْمِنْ قَالَ بَلَىٰ وَ لَكِن لِّيَطْمَئِنُّ قَلْبِي قَالَ فَخُذْ أَرْبَعَةً مِّنَ الطَّيْرِ فَصُرْهُنَّ إِلَيْكَ ثُمَّ اجْعَلْ عَلَىٰ كُلِّ جَبَلٍ مِّنْهُنَّ جُزْءًا ثُمَّ ادْعُهُنَّ يَأْتِينَكَ سَعْيًا وَ اعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ (۲۶۰)

(وَ إِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ أَرِنِي كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَىٰ).

در سابق گفتیم که این آیه عطف بر مقدر است، و تقدیر کلام چنین است: و اذکر اذ قال یعنی به یاد بیاور موقعی را که ابراهیم گفت ... و عامل در ظرف همان اذکر است که در تقدیر می‌باشد.

و آیه: (أَرِنِي كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَىٰ)، بر چند نکته دلالت دارد.

نکته اول اینکه: ابراهیم خلیل (ع) از خدای تعالی درخواست دیدن زنده نمودن را کرد، نه بیان استدلالی

نکته دوم اینکه: آیه شریفه دلالت می‌کند بر اینکه ابراهیم ع درخواست کرده بود که خدا کیفیت احیا و زنده کردن را به او نشان دهد، نه اصل احیا را

:

نکاتی که در پاسخ خداوند به درخواست ابراهیم وجود دارد]

- ۱- آن مرده‌ای که می‌خواهد زنده‌اش کند مرغ باشد.
- ۲- مرغ خاصی و به عدد خاصی باشد.
- ۳- مرغها زنده باشند و خود ابراهیم ع آنها را بکشد.
- ۴- باید آنها را به هم مخلوط کند، بطوری که اجزای بدن آنها به هم آمیخته گردند.
- ۵- باید گوشت‌های درهم شده را چهار قسمت کند و هر قسمتی را در محلی دور از قسمت‌های دیگر بگذارد، مثلا هر يك را بر قله کوهی بگذارد.
- ۶- عمل زنده کردن به دست خود ابراهیم انجام شود، ابراهیمی که خودش درخواست کرده بود.
- ۷- با دعا و صدا کردن آن جناب زنده شوند.
- ۸- هر چهار مرغ نزدش حاضر گردند. جهت که فعل خدای سبحان است مشاهده کند، نه بدان جهت که وصف اجزای ماده‌ای است که می‌خواهد حیات قبول کند.

﴿مَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ كَمَثَلِ حَبَّةٍ أَنْبَتَتْ سَبْعَ سَنَابِلٍ فِي كُلِّ سُنْبُلَةٍ مِائَةٌ حَبَّةٌ وَاللَّهُ يُضَاعِفُ لِمَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ (۲۶۱)﴾

(مَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ كَمَثَلِ حَبَّةٍ) ... منظور از (سَبِيلِ اللَّهِ)، هر امری است که به رضایت خدای سبحان منتهی شود، و هر عملی که برای حصول غرضی دینی انجام گیرد.

(أَنْبَتَتْ سَبْعَ سَنَابِلٍ، فِي كُلِّ سُنْبُلَةٍ مِائَةٌ حَبَّةٌ) معنای کلمه سنبل معروف است، که همان خوشه گندم می‌باشد

(وَ اللَّهُ يُضَاعِفُ لِمَنْ يَشَاءُ وَ اللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ) یعنی خدای تعالی برای هر کس که بخواهد بیش از هفتصد دانه گندم هم می‌دهد، برای اینکه او واسع است و هیچ مانعی نیست که از جود او جلوگیری کرده و فضل و کرمش را محدود سازد، هم چنان که خودش در جای دیگر فرمود: (مَنْ ذَا الَّذِي يُفْرِضُ اللَّهُ قَرْضاً حَسَنًا، فَيُضَاعِفُهُ لَهُ أَضْعَافًا كَثِيرَةً؟) و کثیر را در این آیه مقید به عدد معینی نکرده است.

[فوائد و آثار اجتماعی انفاق به قصد تحصیل رضای خدا]

مطلب دیگر اینکه در آیه مورد بحث، مثلی را که آورده مقید به آخرت نکرده و بطور مطلق فرموده: خدا انفاق شما را مضاعف می‌کند پس هم شامل دنیا می‌شود، و هم شامل آخرت، فهم عقلایی هم این را تایید می‌کند برای اینکه کسی که از دسترنج خود چیزی انفاق می‌کند هر چند ابتدا ممکن است به قلبش خطور کند که این مال از چنگش رفت، و دیگر به

او بر نمی‌گردد، لیکن اگر کمی دقت کند خواهد دید که جامعه انسانی به منزله تن واحد و دارای اعضای مختلف است، و اعضای آن هر چند اسامی و اشکال مختلف دارند، اما در مجموع، يك تن را تشکیل می‌دهند، و در غرض و هدف زندگی متحد هستند، از حیث اثر هم همه مربوط به هم هستند، وقتی یکی از اعضا، نعمتی را از دست می‌دهد مثلاً فاقد صحت و سلامتی شده و در عمل خود کند می‌گردد، همین عارضه هر چند که در نظر بدوی، متوجه يك عضو است، ولی در حقیقت تمام بدن در عملکرد خود کند و سست می‌گردد، و به خاطر نرسیدن به اغراض زندگی خسران و ضرر می‌بیند..

الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ثُمَّ لَا يُتَّبَعُونَ مَا أَنْفَقُوا مَنًّا وَلَا أَذَىٰ لَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ (٢٦٢) قَوْلٌ مَّعْرُوفٌ وَمَغْفِرَةٌ خَيْرٌ مِّنْ صَدَقَةٍ يَتَّبِعُهَا أَذَىٰ وَاللَّهُ غَنِيٌّ حَلِيمٌ (٢٦٣)

[آثار سوء و مضرات انفاق بدون قصد کسب رضای خدا]

(الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ، ثُمَّ لَا يُتَّبَعُونَ مَا أَنْفَقُوا مَنًّا وَلَا أَذَىٰ) ... کلمه اتباع به معنای ملحق شدن و ملحق کردن است، اولی (ملحق شدن) نظیر این آیه که می‌فرماید: (فَاتَّبِعُوهُمْ مُشْرِقِينَ) [١] و دومی (ملحق کردن) مانند این آیه: (وَ اتَّبَعْنَاهُمْ فِي هَذِهِ الدُّنْيَا لَعْنَةً).

[رد کردن سائل با زبان خوش و گذشت از بدی او، از صدقه و انفاق همراه با منت و آزار بهتر است]

(قَوْلٌ مَّعْرُوفٌ وَمَغْفِرَةٌ خَيْرٌ مِّنْ صَدَقَةٍ) قول معروف آن سخنی است که مردم بر حسب عادت آن را غیر معمولی ندانند، که البته به اختلاف عادات مردم مختلف می‌شود، و کلمه مغفرت در اصل به معنای پوشاندن است، و غنی مقابل حاجت و فقر است، و حلم به معنای سکوت در برابر سخن و یا عمل ناهنجار دیگران است.

در این آیه شریفه خداوند متعال قول معروف و آمرزیدن و مغفرت (یعنی چشم‌پوشی از بدی‌ها که مردم به انسان می‌کنند) را بر صدقه‌ای که گوشه و کنایه داشته باشد ترجیح داده، و این مقابله دلالت دارد بر اینکه مراد از قول معروف این است که وقتی می‌خواهی سائل را رد کنی با زبانی خوش رد کنی، مثلاً دعایش کنی که خدا حاجتت را برآورد.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُبْطِلُوا صَدَقَاتِكُمْ بِالْمَنِّ وَالْأَذَىٰ كَالَّذِي يُنْفِقُ مَالَهُ رِئَاءَ النَّاسِ وَلَا يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ صَفْوَانَ عَلَيْهِ ثَرَابٌ فَأَصَابَهُ وَابِلٌ فَتَرَكَهُ صَلْدًا لَا يَقْدِرُونَ عَلَىٰ شَيْءٍ مِّمَّا كَسَبُوا وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ (٢٦٤)

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُبْطِلُوا صَدَقَاتِكُمْ) ... این آیه شریفه دلالت دارد بر اینکه آزار و منت بعد از صدقه اجر آن را حبط کرده و از بین می‌برد، و بعضی با این آیه استدلال کرده‌اند بر اینکه

هر معصیت و یا حد اقل هر گناه کبیره باعث از بین رفتن و بی اجر شدن اطاعت‌های قبل از آن معصیت می‌شود، و لیکن ما چنین دلالتی در آیه نمی‌بینیم، و دلالت آیه تنها در بی اجر شدن صدقه به وسیله خصوص منت و اذیت است، که گفتار مفصل این بحث در مبحث حبط گذشت.

[ریا کاری در هر عمل مستلزم نداشتن ایمان به خدا و روز جزا در آن عمل است]

(كَالَّذِي يُنْفِقُ مَالَهُ رِئَاءَ النَّاسِ، وَ لَا يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ) از آنجایی که خطاب اول آیه فقط شامل مؤمنین بود- چون افراد ریاکار نمی‌توانند مؤمن باشند، چون به فرموده خدا، منظور اینها از اعمالشان خدا نیست- بهمین جهت خداوند متعال مؤمنین را صریحا از ریا نهی نکرد، و فرمود: ای مؤمنین ریاکار نباشید بلکه افرادی را که صدقه می‌دهند و به دنبالش منت و اذیت می‌رسانند تشبیه به افراد ریاکار بی‌ایمان کرد، که صدقاتشان باطل و بی‌اجر است، و فرمود: عمل چنین مؤمنی شبیه به عمل او است

(فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ صَفْوَانٍ عَلَيْهِ ثَرَابٌ) ... ضمیر در کلمه: فمثله به کلمه الذی در جمله: الذی (يُنْفِقُ) مَالَهُ رِئَاءَ النَّاسِ) بر می‌گردد، پس مثلی که در آیه زده شده برای کسی است که مال خود را به منظور خودنمایی انفاق می‌کند، و کلمه صفوان و نیز کلمه صفا به معنای سنگ صاف و سخت است، و کلمه و ابل به معنای باران تند و رگبار طولانی است و ضمیر در جمله لا يقدرون نیز به همان الذی ینفق ... بر می‌گردد، خواهی گفت: کلمه الذی مفرد است ولی ضمیر در جمله لا يقدرون جمع است. در پاسخ می‌گوئیم کلمه الذی هر چند که لفظا مفرد است و لیکن در اینجا در معنای جمع استعمال شده و به معنای همه کسانی است که چنین باشند.

و جمله: (وَ اللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ) حکم را نسبت به ریاکار و کافر به وجهی عام بیان می‌کند، و می‌فرماید: ریا کننده در ریاکاریش یکی از مصادیق کافر است، و خدا مردم کافر را هدایت نمی‌کند، و به همین جهت جمله نامبرده کار تعلیل را می‌کند.

و خلاصه معنای این مثل آن است که کسی که در انفاق خود مرتکب ریا می‌شود، در ریا کردنش و در ترتیب ثواب بر انفاقش حال سنگ صافی را دارد که مختصر خاکی روی آن باشد، همین که بارانی تند بر آن ببارد، همین بارانی که مایه حیات زمین و سرسبزی آن و آراستگی‌اش به گل و گیاه است، در این سنگ خاك آلود چنین اثری ندارد، و خاك نامبرده

در برابر آن باران دوام نیاورده و بکلی شسته می‌شود.

صفحه ۴۵ قرآن

وَمَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَ تَنْبِيئًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ كَمَثَلِ جَنَّةٍ بِرَبْوَةٍ
أَصَابَهَا وَابِلٌ فَاتَتْ أَكْطَافَهَا ضِعْفَيْنِ فَإِن لَّمْ يُصِيبْهَا وَابِلٌ فَطَلٌّ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ
بَصِيرٌ (۲۶۵)

[معنای (ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ) و جوهی که در معنای تثبیت نفس ذکر شده و بیان وجه صحیح
در معنای آن]

کلمه: ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ به معنای طلب رضایت است، که برگشتش به تعبیر اراده وجه الله است
برای اینکه وجه هر چیزی عبارت است از جهت و سمتی که روبروی تو است، و وجه خدای
تعالی نسبت به بنده‌ای که دستوراتی به وی می‌دهد، و چیزهایی از او می‌خواهد عبارت است
از رضایت او از عمل وی، و خشنودیش از امتثال او، چون امر و دستور دهنده، نخست با
امر خود روبروی مامور قرار می‌گیرد، و آن گاه که او امر او را بجا آورد با خشنودی و
رضایت از او استقبال می‌کند.

پس مَرْضَاتِ اللَّهِ از بنده مکلفی که به تکلیف عمل کرده همان وجه و روی خدا به طرف او
است، در نتیجه ابْتِغَاءِ مَرْضَاتِ اللَّهِ او و یا ساده‌ترش به دست آوردن خشنودی او در حقیقت
خواستن وجه او است.

و اما در معنای اینکه فرمود: (و تَنْبِيئًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ) نظریه‌هایی داده شده، بعضی گفته‌اند: تثبیت
به معنای تصدیق و یقین است، با چنین حالتی انفاق می‌کنند، بعضی دیگر گفته‌اند: تثبیت که به
معنای استوار کردن است در اینجا به معنای تثبیت است، یعنی داشتن بصیرت، و معنای جمله
این است که مال خود را با بصیرت انفاق می‌کنند (بر خلاف بسیاری از افراد) می‌دانند پول
را در کجا خرج کنند.

[تشبیه و تمثیل انفاق خالص و انفاق توأم با من و اذی]

(كَمَثَلِ جَنَّةٍ بِرَبْوَةٍ أَصَابَهَا وَابِلٌ) ... اصل در ماده (راء- باء- واو) این است که به معنای
زیادی استعمال شود، و کلمه ربوه به کسر و فتح و ضم راء هر سه به معنای زمین خوبی

است که گیاه در آن بسیار می‌شود و نمو می‌کند، و کلمه اکل با ضمه همزه و کاف به معنای خورده شده از هر چیز است، که واحدش اكله بر وزن لقمه است، و کلمه ظل به معنای باران است و فرقی با کلمه مطر این است که مطر به معنای باران معمولی است، و ظل به معنای بارانی خفیفتر از حد معمول و کم‌اثرتر از آن است.

و غرض از این مثل این است که بفهماند انفاقی که صرفاً لوجه الله و بخاطر خدا است هرگز بی اثر نمی‌ماند، و بطور قطع روزی حسن اثرش نمودار می‌شود.

(أَيُّودُ أَحَدِكُمْ أَنْ تَكُونَ لَهُ جَنَّةٌ مِنْ نَخِيلٍ وَأَعْنَابٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ لَهُ فِيهَا مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ وَأَصَابَهُ الْكِبَرُ وَ لَهُ ذُرِّيَّةٌ ضِعْفًا فَأَصَابَهَا إِعْصَارٌ فِيهِ نَارٌ فَاحْتَرَقَتْ كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَتَفَكَّرُونَ (۲۶۶)

[تشبیه و تمثیل انفاق خالص و انفاق توأم با من و اذی]

(أَيُّودُ أَحَدِكُمْ أَنْ تَكُونَ لَهُ جَنَّةٌ مِنْ نَخِيلٍ وَأَعْنَابٍ) ... کلمه ود که مصدر یود است به معنای حب و دوست داشتن است، البته حب توأم با آرزو، و کلمه جنت به معنای درختانی بسیار و در هم رفته است، که در فارسی و عربی آن را بستان گویند، و اگر بستان را جنت خوانده‌اند به این مناسبت بوده است که این کلمه در اصل به معنای پوشاندن است

دیگر در باره ربوه فرمود: (ذَاتِ قَرَارٍ وَ مَعِينٍ) فرمود: آب معین در آن زمین است و نفرمود در زیر آن جاری است، ولی وقتی سخن از زمین ندارد بلکه از جنات سخن می‌گوید که بسیار هم در قرآن تکرار شده، می‌فرماید: نهرها از زیر آن جاری است، یعنی از زیر آن درختان، پس جنت به معنای درختان بسیار است.

کلمه کبر به معنای پیری و سالخوردگی است، و کلمه ذریه به معنای اولاد است، و کلمه ضعفا جمع ضعیف است، خدای تعالی در این مثل بین سالخوردگی و داشتن فرزندان ضعیف

جمع کرده-- با اینکه معمولاً سالخوردهگان فرزندانشان بزرگسالند- و این به آن جهت بوده که شدت احتیاج به باغ نامبرده را افاده کند، و بفهماند که چنین پیر مردی غیر از آن باغ هیچ ممر معیشتی و وسیله دیگری برای حفظ سعادت خود و فرزنداناش ندارد.

این مثلی است که خدای تعالی آن را برای کسانی زده که مال خود را در راه خدا انفاق می‌کنند، ولی با منت نهادن و انزیت کردن پاداش عمل خود را ضایع می‌نمایند و دیگر راهی به بازگرداندن آن عمل باطل شده به عمل صحیح را ندارند، و انطباق مثل با ممثل بسیار روشن است، برای اینکه اینگونه رفتارها که اعمال آدمی را باطل می‌سازد بی‌جهت و بی‌منشا نیست، کسانی اینطور اجر خود را ضایع می‌کنند که در دل دچار بیماری‌های اخلاقی از قبیل مال دوستی، جاه دوستی، تکبر عجب، خودپسندی، بخل شدید و ...

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَنْفِقُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا كَسَبْتُمْ وَمِمَّا أَخْرَجْنَا لَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ وَلَا تَيَمَّمُوا الْخَبِيثَ مِنْهُ تُنْفِقُونَ وَلَسْتُمْ بِآخِذِيهِ إِلَّا أَنْ تُغْمِضُوا فِيهِ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ حَمِيدٌ (۲۶۷)

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَنْفِقُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا كَسَبْتُمْ) کلمه تیمم هم به معنای قصد است، و هم معنای اقدام عمدی، و کلمه خبیث ضد کلمه طیب را معنا می‌دهد، آن به معنای ناپاک، و این به معنای پاک است، و کلمه منه متعلق به کلمه خبیث است، و جمله: تنفقون، حالی است از فاعل تیمموا، و جمله: (لَسْتُمْ بِآخِذِيهِ) حالی است از فاعل تنفقون و عاملش همان فعل است، و جمله: (أَنْ تُغْمِضُوا فِيهِ) به خاطر کلمه آن مبدل به مصدر می‌شود، و لام بطوری که گفته شده در تقدیر است، و تقدیر کلام الا لاغماضکم فيه است، ممکن هم هست حرف باء را در تقدیر گرفت و گفت: تقدیر کلام الا بمصاحبة اغماض است.

[کیفیت مالی که باید انفاق بشود]

و معنای آیه روشن است، نکته‌ای که باید به آن توجه کرد این است که خدای تعالی در این آیه کیفیت مالی را که انفاق می‌شود بیان نموده و می‌فرماید: باید از اموال طیب باشد، نه خبیث، یعنی مالی باشد که فقیر به رغبت آن را بگیرد نه به کراهت و اغماض، برای اینکه کسی که نخواهد با بذل مال طیب، خوشتن را به صفت بخشنده متصف سازد، و بخوهد مال خبیث خود را از سر باز کند، و زندگی خود را از چنین آلودگیها رها سازد، چنین کسی دوستدار کار نیک نمی‌شود، و چنین انفاقی نفس او را به کمالی نمی‌رساند، و بهمین جهت است که

می‌بینیم آیه شریفه با جمله: (وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ حَمِيدٌ) شروع شده است چون این جمله به ما می‌فهماند که باید در انفاق خود بی‌نیازی و حمد خدای را در نظر بگیریم، که خدا در عین اینکه احتیاجی به انفاق ما ندارد، مع ذلك انفاق طیب ما را می‌ستاید، پس از مال طیب خود انفاق کنید.

الشَّيْطَانُ يَعِدُكُمُ الْفَقْرَ وَيَأْمُرُكُم بِالْفَحْشَاءِ وَاللَّهُ يَعِدُكُم مَّغْفِرَةً مِنْهُ وَفَضْلاً وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ (٢٦٨)

[ترس از فقر بر اثر انفاق اموال طیب و دلپسند، وسوسه شیطانی است]

(الشَّيْطَانُ يَعِدُكُمُ الْفَقْرَ وَيَأْمُرُكُم بِالْفَحْشَاءِ) در این آیه بر این معنا احتجاج شده که انتخاب مال خبیث برای انفاق، خیری برای انفاق‌گر ندارد، به خلاف انتخاب مال طیب که خیر انفاق‌گران در آن است.

پس اینکه در آیه قبل مؤمنین را نهی کرد از اینکه مال خبیث را برای این کار انتخاب کنند مصلحت خود آنان را در نظر گرفته، هم چنان که در منهی عنه فساد ایشان است، و در خودداری از انفاق مال طیب هیچ انگیزه‌ای ندارند جز این فکر که مضایقه در انفاق او چنین مالی را، مؤثر در بقا و قوام مال و ثروت است، این طرز فکر باعث می‌شود که دلها از اقدام به چنین انفاقی دریغ کنند، به خلاف مال خبیث که چون قیمتی ندارد و انفاکش چیزی از ثروت آنان کم نمی‌کند لذا از انفاکش مضایقه نمی‌کنند، و این یکی از وساوس شیطان است، شیطانی که دوستان خود را از فقر می‌ترساند، با اینکه بذل و دادن انفاق در راه خدا و به دست آوردن خشنودی او عیناً مانند بذل مال در يك معامله است، که به قول معروف: هر چه پول بدهی آش می‌خوری، مالی را هم که انسان در راه خدا می‌دهد در برابر آن، رضای خدا را می‌خرد، پس هم عوض دارد و هم بهره، که بیانش گذشت.

علاوه بر اینکه آن کسی که یغنی و یقنی - آدمی را بی‌نیاز می‌کند و فقیر می‌سازد خدای سبحان است، نه مال، هم چنان که قرآن کریم فرمود: (وَ أَنَّهُ هُوَ أَغْنَىٰ وَ أَقْنَىٰ).

يُؤْتِي الْحِكْمَةَ مَنْ يَشَاءُ وَ مَنْ يُؤْتِ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا وَ مَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ (٢٦٩)

(يُوتِي الْحِكْمَةَ مَنْ يَشَاءُ) کلمه ایتاء که مصدر یوتی است به معنای عطا کردن است، و کلمه حکمت به کسره حاء بر وزن فعلة است، که وزنی است مخصوص افاده نوع، یعنی دلالت بر نوع معنایی می‌کند که در این قالب در آمده پس حکمت به معنای نوعی احکام و اتقان و یا نوعی از امر محکم و متقن است، آن چنان که هیچ رخنه و یا سستی در آن نباشد، و این کلمه بیشتر در معلومات عقلی و حق و صادق استعمال می‌شود، و معنایش در این موارد این است که بطلان و

کذب به هیچ وجه در آن معنا راه ندارد.

و این جمله دلالت دارد بر اینکه بیانی که خدا در آن بیان حال انفاق و وضع همه علل و اسباب آن را و آثار صالح آن در زندگی حقیقی بشر را شرح داده، خود یکی از مصادیق حکمت است.

پس حکمت عبارت است از قضایای حقه‌ای که مطابق با واقع باشد، یعنی به نحوی مشتمل بر سعادت بشر باشد، مثلاً معارف حقه الهیه در باره مبدأ و معاد باشد، و یا اگر مشتمل بر معارفی از حقایق عالم طبیعی است معارفی باشد که باز با سعادت انسان سروکار داشته باشد، مانند حقائق فطری که اساس تشریحات دینی را تشکیل می‌دهد.

(وَ مَنْ يُوتِ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا) معنای جمله، روشن است

(وَ مَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ) کلمه ألباب جمع لب است، و لب در انسان‌ها به معنای عقل است، چون

عقل در آدمی مانند مغز گردو است نسبت به پوست آن، و لذا در قرآن لب به همین معنا استعمال شده، و گویا کلمه عقل به آن معنایی که امروز معروف شده یکی از اسماء مستحدثة است، که از راه غلبه استعمال این معنا را به خود گرفته، و بهمین جهت کلمه عقل هیچ در قرآن نیامده، و تنها افعال مشتق شده از آن در قرآن استعمال شده است، مانند یعقلون

صفحه ۴۶ قرآن

وَ مَا أَنْفَقْتُمْ مِنْ نَفَقَةٍ أَوْ نَذَرْتُمْ مِنْ نَذْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُهُ وَ مَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ (۲۷۰).

(وَ مَا أَنْفَقْتُمْ مِنْ نَفَقَةٍ أَوْ نَذَرْتُمْ مِنْ نَذْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُهُ) یعنی آنچه شما از مال خدا و به دعوت او انفاق می‌کنید و یا چیزهایی انفاق می‌کنید که خدا بر شما واجب نکرده بلکه خودتان به وسیله نذر بر خود واجب کرده‌اید و در راه خدا می‌دهید خدا به آن آگاه است و هر کس را که اطاعتش کند پاداش می‌دهد و کسی که ستم کند مؤاخذه می‌فرماید: پس در جمله: (فَإِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُهُ)، اشاره‌ای هم به تهدید هست که جمله:

(وَ مَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ) آن را تاکید می‌کند..

(إِنْ تُبْدُوا الصَّدَقَاتِ فَنِعِمَّا هِيَ وَ إِنْ تُخْفُوهَا وَ تُؤْتُوهَا الْفُقَرَاءَ فَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ وَ يُكْفِّرْ عَنْكُمْ مِنْ سَيِّئَاتِكُمْ وَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ) (۲۷۱)

(إِنْ تُبْدُوا الصَّدَقَاتِ فَنِعِمَّا هِيَ) ... کلمه ابداء که مصدر تبدوا است، به معنای اظهار است، و کلمه صدقات جمع صدقه است، و چون قیدی در آن نیامده به معنای مطلق انفاقهایی است که در راه خدا بشود (چه واجب و چه مستحب) و چه بسا بعضی گفته باشند که اصل در معنای این کلمه انفاق مستحب است.

[آثار و نتایج انفاق علنی و مزیت و فضیلت انفاق پنهانی]

خدای سبحان در این آیه دو قسم تردید آورده، یکی صدقه آشکار و دیگری پنهان، و هر دو را ستوده است، برای اینکه هر کدام از آن دو آثاری صالح دارند، اما صدقه آشکارا که خود تشویق و دعوت عملی مردم است به کار نیک، و نیز مایه دلگرمی فقرا و مساکین است، که می‌بینند در جامعه مردمی رحم دل هستند که به حال آنان ترحم می‌کنند، و در جامعه اموالی برای آنان و رفع حوائجشان قرار می‌دهند تا برای روز قیامتشان که روز گرفتاری است ذخیره‌ای باشد، و این باعث می‌شود که روحیه یاس و نومیدی از صفحه دل‌هایشان زدوده شود، و در کار خود دارای نشاط گردند، و احساس کنند که وحدت عمل و کسب بین آنان و اغنیا وجود دارد، اگر سرمایه‌دار کاسبی می‌کند تنها برای خودش نیست، و این خود آثار نیک بسیاری دارد..

لَيْسَ عَلَيْكَ هُدَاهُمْ وَ لَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَ مَا تُنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ فَلَا تُنْفِسُكُمْ وَ مَا تُنْفِقُونَ إِلَّا ابْتِغَاءَ وَجْهِ اللَّهِ وَ مَا تُنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ يُؤَفِّ إِلَيْكُمْ وَ أَنْتُمْ لَا تَظْلَمُونَ) (۲۷۲)

(لَيْسَ عَلَيْكَ هُدَاهُمْ وَ لَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ) در این جمله روی سخن از مؤمنین گردانده شد و پیامبر ص مخاطب قرار گرفته که ای پیامبر هدایت آنان به عهده تو نیست، این خدا است که هر کس را بخواهد هدایت می‌کند، گویی رسول خدا ص وقتی اختلاف مسلمانان در خصوص مساله انفاق را

دید و ملاحظه کرده است که بعضی انفاق را با خلوص انجام می‌دهند و بعضی دیگر بعد از انفاق منت و اذیت روا می‌دارند و گروهی دیگر اصلاً از انفاق کردن مال پاکیزه خودداری می‌ورزند، در دل شریف خود احساس ناراحتی و اندوه می‌نمودند و لذا خدای تعالی در این آیه، خاطر شریف او را تسلی داده و می‌فرماید: مساله اختلاف مراحل ایمان که در این مردم می‌بینی که یکی اصلاً ندارد و دیگری اگر دارد نیتش خالص نیست و گروه سوم هم انفاق دارد و هم نیتش خالص است همه مربوط و مستند به خدای تعالی است.

بنا بر این جمله مورد بحث جمله‌ای است معترضه، که صرفاً به منظور دلخوشی آن جناب در وسط کلام آمده است و خطابی را که قبلاً به مؤمنین داشت قطع نمود.

(وَ مَا تُنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ فَلَا تُنْفِسْكُمْ، وَ مَا تُنْفِقُونَ إِلَّا ابْتِغَاءَ وَجْهِ اللَّهِ) ... در این آیه همانطور که گفتیم: دوباره خطاب را متوجه مؤمنین کرد اما با سیاقی که نه بشارت در آن هست، و نه انداز و خشونت، و این به آن جهت است که آیه، بعد از جمله:

(وَ لَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ) قرار گرفته، و بر کسی پوشیده نیست که مقتضای معنای آن این است که صرفاً به دعوت بپردازد، دعوتی خالی از نرمش و خشونت (هر دو) تا دلالت کند بر اینکه ساحت گوینده و صاحب دعوت منزله است از اینکه دعوت، منفعتی برای او داشته باشد، بلکه منفعت آن عاید مردمی می‌شود که این دعوت را می‌پذیرند.

لِلْفُقَرَاءِ الَّذِينَ أُحْصِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ لَا يَسْتَطِيعُونَ ضَرْباً فِي الْأَرْضِ يَحْسَبُهُمُ الْجَاهِلُ أَغْنِيَاءَ مِنَ التَّعَفُّفِ تَعْرِفُهُمْ بِسِيمَاهُمْ لَا يَسْأَلُونَ النَّاسَ إِلْحَافاً وَ مَا تُنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ (٢٧٣) الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ بِاللَّيْلِ وَ النَّهَارِ سِرًّا وَ عَلَانِيَةً فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لَا هُمْ يَحْزَنُونَ (٢٧٤)

(لِلْفُقَرَاءِ الَّذِينَ أُحْصِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ) ... کلمه حصر که مصدر فعل مجهول احصروا است به معنای منع و حبس است و اصل در معنای آن تنگ گرفتن است.

راغب می‌گوید: حصر و احصار هر دو به معنای راه نیافتن به خانه کعبه است اما چیزی که هست احصار، ممنوع شدن به خاطر وجود مانعی ظاهری از قبیل دشمن و امثال آن است، و حصر به معنای ممنوع شدن از ناحیه منع باطنی و درونی از قبیل مرض و امثال آن است، و کلمه حصر در غیر از این مورد استعمال نشده است.

و کلمه تعفف به معنای آن است که عفت صفت آدمی شده باشد، و کلمه سیما به معنای علامت و کلمه: الحاف به معنای اصرار در سؤال است.

(يَحْسَبُهُمُ الْجَاهِلُ) یعنی کسی که از حال ایشان اطلاع ندارد از شدت عفتی که دارند ایشان را توانگر می‌پندارد، چون با اینکه فقیرند ولی تظاهر به فقر نمی‌کنند، پس جمله نامبرده دلالت دارد بر همین که مؤمنین تا آنجا که می‌توانند تظاهر به فقر نمی‌کنند، و از علامتهای فقر به غیر آن مقداری که نمی‌توان پنهان داشت، پنهان می‌دارند، و مردم پی به حال آنان نمی‌برند، مگر اینکه شدت فقر رنگ و رویشان را زرد کند، و یا لباسشان کهنه شود (و یا مثلا از زبان اطفالشان اظهار شود، و امثال اینها).

خدای سبحان در آخر این آیات با زبان مهربانی و لطف به ایشان، وعده‌ای نیکو داده و می‌فرماید: (فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ) ...

صفحه ۴۷ قرآن

(الَّذِينَ يَأْكُلُونَ الرِّبَا لَا يَقُومُونَ إِلَّا كَمَا يَقُومُ الَّذِي يَتَخَبَّطُهُ الشَّيْطَانُ مِنَ الْمَسِّ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا إِنَّمَا الْبَيْعُ مِثْلُ الرِّبَا وَأَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ وَحَرَّمَ الرِّبَا فَمَنْ جَاءَهُ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّهِ فَانْتَهَى فَلَهُ مَا سَلَفَ وَأَمْرُهُ إِلَى اللَّهِ وَمَنْ عَادَ فَأُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ) (۲۷۵)

این آیات در مقام تاکید حرمت ربا و تشدید بر رباخواران است، نه اینکه بخواهد ابتداء ربا را حرام کند، چون لحن تشریح لحن دیگر است، آن آیه‌ای که می‌توان گفت حرمت ربا را تشریح

کرده آیه زیر است که می‌فرماید: (يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَأْكُلُوا الرِّبَا أَضْعَافًا مُضَاعَفَةً، وَ اتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ).

آری آیات مورد بحث مشتمل بر آیه‌ای نظیر (يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ ذَرُوا مَا بَقِيَ مِنَ الرِّبَا إِن كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ)، که لحن تشریح دارد می‌باشد، و از سیاق آن بر می‌آید مسلمانان از آیه

سوره آل عمران که ایشان را نهی می‌کرده منتهی نشده بودند و از ربا خواری دست بر نداشته بودند، و بلکه تا اندازه‌ای هم چنان در بینشان معمول بود، لذا خدای سبحان در این سوره نیز برای بار دوم به آنان دستور می‌دهد که از ربا خواری دست بردارند، و آنچه از ربا که در ذمه بدهکاران مانده نگرفته و مطالبه نمایند از همین جا روشن می‌شود که جمله (فَمَنْ جَاءَهُ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّهِ فَانْتَهَى فَلَهُ مَا سَلَفَ وَ أَمْرُهُ إِلَى اللَّهِ) ... چه معنایی می‌دهد، و تفصیلش خواهد آمد. سوره آل عمران که ایشان را نهی می‌کرده منتهی نشده بودند و از ربا خواری دست بر نداشته بودند، و بلکه تا اندازه‌ای هم چنان در بینشان معمول بود، لذا خدای سبحان در این سوره نیز برای بار دوم به آنان دستور می‌دهد که از ربا خواری دست بردارند، و آنچه از ربا که در ذمه بدهکاران مانده نگرفته و مطالبه نمایند از همین جا روشن می‌شود که جمله (فَمَنْ جَاءَهُ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّهِ فَانْتَهَى فَلَهُ مَا سَلَفَ وَ أَمْرُهُ إِلَى اللَّهِ) ... چه معنایی می‌دهد، و تفصیلش خواهد آمد.

(فَمَنْ جَاءَهُ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّهِ) ... این جمله که حرف فاء در اولش آمده تفریع و نتیجه‌گیری از جمله: (أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ) ... است و مفهوم آن مقید و مخصوص به ربا و رباخواران نیست بلکه حکمی است کلی که در موردی جزئی به کار رفته تا دلالت کند بر اینکه آن مورد جزئی یکی از مصادیق و نمونه‌های حکم کلی است و حکم نامبرده شامل آن مورد نیز می‌شود و معنایش این است که آنچه ما در باره ربا گفتیم، موعظه‌ای بود که از ناحیه پروردگارتان آمده و بطور کلی هر کس از ناحیه پروردگارش موعظتی برایش بیاید چنین و چنان می‌شود شما هم اگر دست از رباخواری بردارید، گناه آنچه تا کنون کرده‌اید بخشوده می‌شود و امر شما با خدا است..

[معنای جمله: و من عاد و پاسخ به معتزله که برای ادعای جاودانگی هر مرتکب کبیره در آتش به این جمله استناد کرده‌اند]

و اما جمله: (وَ مَنْ عَادَ فَأُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ) به آن جهت که کلمه عود در آن آمده در مقابل کلمه انتهاء که در جمله سابق آمده بود دلالت می‌کند بر اینکه مراد از کلمه عود معنایی است که با عدم انتها جمع می‌شود، در نتیجه معنای و من عاد ... این است که هر کس که از کار زشت خود دست بر ندارد چنین و چنان می‌شود و این، ملازم است با اصرار بر گناه و نپذیرفتن حکم خدا که آنهم کفر به خدا و یا ارتداد درونی است هر چند که این کفر و ارتداد را به زبان نیاورند زیرا وقتی کسی به گناه قبلی خود برگردد و دست از آن برندارد حتی به این مقدار که از آن پشیمان باشد چنین کسی در حقیقت تسلیم حکم خدا نگشته و تا ابد رستگار نخواهد شد.

يَمْحَقُ اللَّهُ الرِّبَاَ وَيُزْبِي الصَّدَقَاتِ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ كُلَّ كَفَّارٍ أَثِيمٍ (۲۷۶)

(يَمْحَقُ اللَّهُ الرِّبَاَ وَيُزْبِي الصَّدَقَاتِ) ... کلمه محق به فتحه میم و سکون حاء و قاف مصدر فعل (ی‌محق) و به معنای نقصان پی در پی است بطوری که آن چیزی که محق می‌شود تدریجا فانی شود و در مقابل کلمه ارباء که مصدر فعل یربی است به معنای نمو و رو به زیادت نهادن و کلمه (أثیم) به معنای صاحب اثم است و در سابق، معنای اثم گذشت.

(وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ كُلَّ كَفَّارٍ أَثِيمٍ) در این جمله نابودی ربا را به وجهی کلی تعلیل می‌کند و معنایش این است که اگر گفتیم خدا ربا را محق و نابود می‌کند، برای این است که رباخوار کفر شدیدی دارد، چون بسیاری از نعمت‌های خدا را کفران می‌کند و آن نعمت‌ها را می‌پوشاند و در راه‌های فطری حیات بشری که همان معاملات معمولی است صرف نمی‌نماید و علاوه بر این به بسیاری از احکام خدا که در باره عبادات و معاملات تشریح کرده کفر می‌ورزد زیرا با مال ربوی غذا

می‌خورد و لباس می‌خرد و نوشیدنی می‌نوشد و خانه می‌خرد با اینکه همه اینها حرام است و نماز و بسیاری دیگر از عبادت‌هایش را فاسد می‌کند و با مصرف کردن مال ربوی بسیاری از معاملات غیر ربوی او نیز باطل می‌شود و ضامن طرف معامله خود می‌گردد و در بسیاری از موارد که به جای بهره پولش، ملک مردم یا اثاث منزل مردم را می‌گیرد غاصب آن اموال می‌شود و به خاطر طمع و حرصی که نسبت به اموال مردم می‌ورزد و خشونت و قساوتی که در گرفتن طلب خود اعمال می‌کند و به این وسیله به خیال خود حق خود را

می‌گیرد بسیاری از اصول و فروع اخلاق و فضائل را در مردم می‌کشد و از همه بالاتر او فردی اثم است یعنی آثار سوء گناه، دلش را سیاه کرده، دیگر خدای سبحان دوستش نمی‌دارد چون خدای تعالی هیچ کفران گر اثم را دوست نمی‌دارد.

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ لَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ (۲۷۷)

(إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ) ... این جمله تعلیلی است که ثواب صدقه دهندگان و کسانی را که به خاطر نهی خدا دست از رباخواری بر می‌دارند به وجهی عام بیان می‌کند به وجهی که هم شامل این دو مورد می‌شود و هم غیر این دو. یکی از خواص ربا کاهش مال و فنای تدریجی آن است چون ربا باعث قساوت قلب و خسارت می‌شود و این دو باعث بغض و عداوت و سوء ظن می‌گردد و امنیت و

مصونیت را سلب نموده، نفوس را تحریک می‌کند تا از هر راهی و وسیله‌ای که ممکن باشد چه با زبان و چه با عمل، چه مستقیم و چه غیر مستقیم از یکدیگر انتقام بگیرند، و همه اینها باعث تفرقه و اختلاف می‌شود و این هم راه‌های فساد و زوال و تباهی مال را می‌گشاید و کمتر مالی از آفت و یا خطر زوال محفوظ (إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ) ... این جمله تعلیلی است که ثواب صدقه دهندگان و کسانی را که به خاطر نهی خدا دست از رباخواری بر می‌دارند به وجهی عام بیان می‌کند به وجهی که هم شامل این دو مورد می‌شود و هم غیر این دو.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَذَرُوا مَا بَقِيَ مِنَ الرِّبَا إِن كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ (۲۷۸) فَإِن لَّمْ تَفْعَلُوا فَأْذَنُوا بِحَرْبٍ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَإِن تُبْتُمْ فَلَكُمْ رُؤُسُ أَمْوَالِكُمْ لَا تَظْلِمُونَ وَلَا تُظْلَمُونَ (۲۷۹)

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَذَرُوا مَا بَقِيَ مِنَ الرِّبَا إِن كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ) این آیه مؤمنین را مخاطب قرار داده و به آنان دستور می‌دهد از خدا بپرهیزند و این مطلب را به عنوان

زمینه‌چینی می‌آورد تا دنبالش بفرماید: ((وَ ذَرُّوا مَا بَقِيَ مِنَ الرِّبَا) ...) یعنی آنچه از ربا نزد بدهکاران مانده، صرفنظر کنید و از این بیان چنین بدست می‌آید که بعضی مؤمنین در عهد نزول این آیات هنوز ربا می‌گرفتند و بقایایی از ربا از بدهکاران خود طلب داشته‌اند لذا می‌فرماید: از آنچه مانده صرفنظر کنید و سپس آنان را تهدید نموده می‌فرماید: **(فَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا فَأْذَنُوا بِحَرْبٍ مِنَ اللَّهِ وَ رَسُولِهِ).**

و این خود مؤید روایت آینده است که شان نزول آیه را بیان می‌کند و اینکه جمله را با قید (اگر مؤمنید) مقید کرد به منظور اشاره به این است که ترك رباخواری از لوازم ایمان است و نیز برای این است که جمله (و من عاد ...) و جمله: (وَ اللَّهُ لَا يُحِبُّ كُلَّ كَفَّارٍ) ... را تاکید کند.

(فَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا فَأْذَنُوا بِحَرْبٍ مِنَ اللَّهِ وَ رَسُولِهِ) کلمه اذن هم بر وزن کلمه علم است و هم معنای آن را می‌دهد بعضی از قاریان آیه را به صورت فاذنوا که صیغه امر از مصدر ایدان است قرائت کرده‌اند که بنا بر این، معنا چنین می‌شود (پس اعلان جنگ با خدا و رسول بدهید) و حرف باء در جمله: بحرب

برای این آمده که کلمه فاذنوا و یا فاذنوا متضمن معنای یقین و مانند آن است و معنای آیه چنین است (اگر دست از رباخواری بر نمی‌دارید پس یقین بدانید که اعلان جنگ داده‌اید ...)

(وَ إِنْ تُبْنِمُ فَلكُمْ رُؤُسُ أَمْوَالِكُمْ لَا تَظْلِمُونَ وَ لَا تُظْلَمُونَ).

کلمه (وَ إِنْ تُبْنِمُ) بیان گذشته ما را که گفتیم خطاب در آیه به بعضی از مؤمنین است که بعد از اسلام آوردن هنوز دست از رباخواری برنداشته بودند، تایید می‌کند و معنای جمله:

(فَلكُمْ رُؤُسُ أَمْوَالِكُمْ) این است که اصل مالتان را از بدهکار بگیرید و بهره و ربا را رها کنید، لا تظلمون نه با گرفتن ربا ظمی کرده باشید، (وَ لَا تُظْلَمُونَ) و نه با نگرفتن اصل پولتان به شما ظلم شده باشد.

و این آیه دلالت دارد بر اینکه اولاً رباخوار ملکیتش نسبت به اصل مال امضا شده و ثانیاً گرفتن ربا به همان بیانی که گذشت، ظلم است و ثالثاً انواع معاملات امضا شده چون نفرمود و لکم رأس اموالکم و معلوم است که مال وقتی رأس خوانده می‌شود که در وجوه معاملات و انواع کسب صرف شده باشد.

وَ إِنْ كَانَ ذُو عُسْرَةٍ فَنَظِرَةٌ إِلَىٰ مَيْسَرَةٍ وَ أُنْ تُصَدِّقُوا خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (۲۸۰)

(وَ إِنْ كَانَ ذُو عُسْرَةٍ فَنَظِرَةٌ إِلَىٰ مَيْسَرَةٍ) لفظ کان در اینجا به اصطلاح علم نحو تامه است و معنای بود را می‌دهد، می‌فرماید: اگر در میان بدهکاران فقیری یافت شود طلبکار باید او را تا میسر مهلت دهد و میسر به معنای تمکن و دارا شدن است در مقابل عسرت که به معنای فقر و تنگدستی است و معنایش این است که آن قدر باید مهلت دهد تا بدهکار به پرداخت بدهی خود متمکن شود.

و این آیه هر چند مطلق است و مقید به مورد ربا نیست و لیکن قهراً منطبق با مورد ربا است، چون رسم این بود که وقتی مدت قرض یا هر بدهی دیگر به پایان می‌رسید رباخوار گریبان بدهکار را می‌گرفت. و او درخواست می‌کرد که مدت بدهی مرا تمدید کن و من در مقابل این تمدید، فلان مقدار و یا به فلان نسبت به قیمت جنس اضافه می‌کنم و آیه شریفه از این عمل نهی نموده و دستور می‌دهد به بدهکار مهلت دهند.

(وَ أُنْ تُصَدِّقُوا خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ) یعنی، و اگر به کلی بدهی مدیون را به او ببخشید و بر او تصدیق کنید برای شما طلبکاران بهتر است، چون اگر چنین کنید يك زیادی محقق (یعنی نابود شدنی) را مبدل کرده‌اید به زیادی رابیه (یعنی باقی و جاویدان).

وَ اتَّقُوا يَوْمًا تُرْجَعُونَ فِيهِ إِلَىٰ اللَّهِ ثُمَّ تُوَفَّىٰ كُلُّ نَفْسٍ مَّا كَسَبَتْ وَ هُمْ لَا يُظْلَمُونَ (۲۸۱)

(وَ اتَّقُوا يَوْمًا تُرْجَعُونَ فِيهِ إِلَىٰ اللَّهِ) ... این جمله دنباله‌ای است برای آیات ربا که حکم ربا و جزای آن را بیان می‌کرد و این جمله با تذکری عمومی روز قیامت را با پاره‌ای از خصوصیاتش که مناسب با مقام آیه است یادآور می‌شود تا دلها با یاد آن آماده پرهیز از خدا و ورع و اجتناب از محرمات او گردد، آن

محرماتی که مربوط به حقوق الناس می‌باشد که زندگی بشر بر آن متکی است. آیه می‌فرماید: در پیش رویتان روزی است که در آن به سوی خدا باز می‌گردید و هر نفسی آنچه را که کرده دریافت می‌کند، بدون اینکه ظلمی به او بشود.:

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا تَدَايَنْتُمْ بِدَيْنٍ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى فَاكْتُبُوهُ وَلْيَكْتُبَ بَيْنَكُمْ كَاتِبٌ بِالْعَدْلِ وَلَا يَأْبَ كَاتِبٌ أَنْ يَكْتُبَ كَمَا عَلَّمَهُ اللَّهُ فَلْيَكْتُبْ وَلْيَمْلِكِ الَّذِي عَلَيْهِ الْحَقُّ وَ لِيَتَّقِ اللَّهَ رَبَّهُ وَلَا يَبْخَسَ مِنْهُ شَيْئًا فَإِنْ كَانَ الَّذِي عَلَيْهِ الْحَقُّ سَفِيهًا أَوْ ضَعِيفًا أَوْ لَا يَسْتَطِيعُ أَنْ يُمِلَّ هُوَ فَلْيُمِلْ وَلِيُّهُ بِالْعَدْلِ وَ اسْتَشْهِدُوا شَهِيدَيْنِ مِنْ رِجَالِكُمْ فَإِنْ لَمْ يَكُونَا رَجُلَيْنِ فَرَجُلٌ وَ امْرَأَتَانِ مِمَّنْ تَرْضَوْنَ مِنَ الشُّهَدَاءِ أَنْ تَضِلَّ إِحْدَاهُمَا فَتُذَكَّرَ إِحْدَاهُمَا الْأُخْرَىٰ وَلَا يَأْبَ الشُّهَدَاءُ إِذَا مَا دُعُوا وَلَا تَسْنَمُوا أَنْ تَكْتُبُوهُ صَغِيرًا أَوْ كَبِيرًا إِلَىٰ أَجَلِهِ ذَلِكُمْ أَقْسَطُ عِنْدَ اللَّهِ وَ أَقْوَمٌ لِلشَّهَادَةِ وَ أَدْنَىٰ أَلَّا تَرْتَابُوا إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً حَاضِرَةً تُدِيرُونَهَا بَيْنَكُمْ فَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَلَّا تَكْتُبُوهَا وَ اشْهَدُوا إِذَا تَبَايَعْتُمْ وَ لَا يُضَارَّ كَاتِبٌ وَ لَا شَهِيدٌ وَ إِنْ تَفَعَّلُوا فَإِنَّهُ فَسُوقٌ بِكُمْ وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ يُعَلِّمَكُمُ اللَّهُ وَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ (۲۸۲))

بیان آیات

[بیان و توضیح دو آیه شریفه مربوط به احکام قرض و رهن]

(یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا تَدَايَنْتُمْ) ... کلمه تداين که مصدر تداينتم است به معنای قرض دادن و قرض گرفتن است، و کلمه املا و کلمه املاء هر دو به معنای این است که شما بگوئید و دیگری بنویسد، و کلمه بخش به معنای کم گذاشتن و حیف و میل کردن مال مردم است، و کلمه سامة که مصدر تساموا است به معنای خسته شدن است، و کلمه مضاره که مصدر لا يضار است به معنای ضرر زدن طرفینی است که هم در مورد دو نفر استعمال می‌شود، و هم در مورد جمعیت، و کلمه فسوق به معنای خارج شدن از اطاعت است، و کلمه رهن به معنای مالی است که به گرو گیرند، و به جای آن، کلمه رهن (به ضمه راء و ضمه هاء) نیز قرائت شده، و رهن جمع رهن است که آن نیز به معنای مالی است که به گرو گیرند.

و در جمله: (فَإِنْ كَانَ الَّذِي عَلَيْهِ الْحَقُّ سَفِيهًا) می‌توانست بفرماید: فان كان سفيها ، چون ضمير كان به (الَّذِي عَلَيْهِ الْحَقُّ) که در سابق آمده بود بر می‌گشت، و حاجت به تکرار آن نبود، و اگر آن را تکرار کرده برای این بوده که اشتباهی پیش نیاید، و کسی خیال نکند مرجع ضمير، کلمه کاتب است، که آن نیز در سابق ذکر شده بود.

در جمله: **(أَنْ تَضِلَّ إِحْدَاهُمَا)** کلمه حذر- مبدا در تقدیر است، و معنایش این است که: تا مبدا یکی از آن دو فراموش کند، و در جمله **(إِحْدَاهُمَا الْأُخْرَى)**، دوباره کلمه احدهما ذکر شده، و این به آن جهت است که معنای آن در دو مورد مختلف است:

منظور از اولی یکی از آن دو نفر است، بدون تعیین، و منظور از دومی یکی از آن دو نفر است بعد از فراموش کردن دیگری، و یا به عبارت دیگر آن کسی است که فراموش نکرده، پس معنای این کلمه در دو مورد مختلف است، و گرنه دومی را ذکر نمی‌کرد و به ضمیر آن اکتفاء می‌نمود.

و منظور از کلمه: و اتقوا این است که مسلمانان از خدا بترسند و اوامر و نواهی ذکر شده در این آیه را به کار ببندند، و اما جمله: **(وَ يُعَلِّمُكُمُ اللَّهُ وَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ)** کلامی است نو، که در مقام منت نهادن ذکر شده، هم چنان که در آیه ارث منت نهاده می‌فرماید: **(يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمُ الْآيَاتِ الَّتِي كُنْتُمْ تُضِلُّونَ)** پس مراد از جمله مورد بحث، منت نهادن بر مردم در مقابل این نعمت است که شرایع دین و مسائل حلال و حرام را برای آنان بیان فرموده.

[استفاده نادرستی که از جمله (اتَّقُوا اللَّهَ وَ يُعَلِّمُكُمُ اللَّهُ) شده است]:

و اتقوا و الله يعلمكم- از خدا بترسید تا تعلیمتان دهد پس می‌بینیم اسم الله را دو بار آورده، برای اینکه در دو کلام مستقل می‌باشد، و برای بار سوم نیز ذکر کرده تا علت را برساند، و بفهماند خدا که شما را تعلیم می‌دهد به این جهت است که او به هر چیزی دانا است، و اگر او به هر چیزی دانا است، برای این است که الله است

صفحه ۴۹ قرآن.

وَ إِنْ كُنْتُمْ عَلَى سَفَرٍ وَ لَمْ تَجِدُوا كَاتِبًا فَرِهَانٌ مَقْبُوضَةٌ فَإِنْ أَمِنَ بَعْضُكُم بَعْضًا فَلْيُؤَدِّ الَّذِي أُؤْتِمِنَ أَمَانَتَهُ وَ لِيَتَّقِ اللَّهَ رَبَّهُ وَ لَا تَكْتُمُوا الشَّهَادَةَ وَ مَنْ يَكْتُمْهَا فَإِنَّهُ آتَمٌ قَلْبُهُ وَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ (۲۸۳)

(لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَا فِي الْأَرْضِ وَ إِنْ تُبْدُوا مَا فِي أَنْفُسِكُمْ أَوْ تُخْفُوهُ يُحَاسِبْكُمْ بِهِ اللَّهُ فَيَغْفِرْ لِمَنْ يَشَاءُ وَ يُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ وَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (۲۸۴))

(لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَا فِي الْأَرْضِ) این جمله دلالت دارد بر مالکیت خدای سبحان نسبت به عالم، یعنی آنچه در آسمانها

و زمین است و منظور از آن، زمینه‌چینی است برای جمله بعد، که می‌فرماید: (وَ إِنْ تُبْدُوا مَا فِي أَنْفُسِكُمْ أَوْ تُخْفُوهُ يُحَاسِبِكُمْ بِهِ اللَّهُ) و می‌خواهد بفرماید آنچه در آسمانها و زمین است، که از آن جمله، شما انسانها و اعمال شما است، و آنچه که دل‌های شما کسب می‌کند همه و همه ملک خدا است، و خدا محیط به شما و مسلط و مشرف بر اعمال شما است، و برای او هیچ تفاوتی ندارد که شما اعمالتان را علنی انجام دهید، و یا پنهانی، هر جور انجام دهید، خداوند شما را به آن محاسبه می‌کند. لام مستقل می‌باشد، و برای بار سوم نیز ذکر کرده تا علت را برساند، و بفهماند خدا که شما را تعلیم می‌دهد به این جهت است که او به هر چیزی دانا است، و اگر او به هر چیزی دانا است، برای این است که الله است.

[توضیح معنای: (وَ إِنْ تُبْدُوا مَا فِي أَنْفُسِكُمْ أَوْ تُخْفُوهُ) و بیان اینکه خداوند انسان‌ها را به جهت احوال و ملکات نفسانی منشأ اعمال محاسبه می‌کند]

(وَ إِنْ تُبْدُوا مَا فِي أَنْفُسِكُمْ أَوْ تُخْفُوهُ يُحَاسِبِكُمْ بِهِ اللَّهُ) کلمه: ابداء به معنای اظهار است، در مقابل اخفا، که به معنای پنهان کردن است، و معنای کلمه (مَا فِي أَنْفُسِكُمْ) ما استقر فی انفسکم است، یعنی آنچه در دل‌های شما جایگزین شده، چون هم عرف و هم لغت از آن عبارت این معنا را می‌فهمد، و معلوم است که در نفس چیزی به جز ملکات و صفات چه فضائل و چه رذائل مستقر نمی‌شود.

آری آنچه در نفس مستقر می‌شود صفاتی چون ایمان و کفر و حب و بغض و عزم و غیر اینها است، اینها است که هم می‌توان اظهارش کرد و هم پنهانش داشت، اما می‌توان اظهار کرد چون صفات اصولاً در اثر تکرار، افعال مناسب با خود پیدا می‌کند، و وقتی فعلی از کسی صادر شد، عقل هر کس از آن فعل کشف می‌کند که فلان صفتی که مناسب با این فعل است در نفس فاعل وجود دارد. چون اگر این صفات و ملکات در نفس مستقر نبود، افعال مناسب با آن از جوارح صادر نمی‌شود.

پس با صدور این افعال برای عقل روشن می‌شود که منشای برای این افعال در نفس فاعل هست، و اما می‌توان اخفا کرد برای اینکه ممکن است انسان آن کاری که دلالت بر وجود منشاش در نفس دارد انجام ندهد.

(فَيَغْفِرُ لِمَنْ يَشَاءُ وَيُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ، وَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ) در آیه شریفه، مغفرت الهی و یا عذاب او فرع بر مالکیت خدا و احاطه‌اش به اعمال مردم، شده، و این مطلب اشاره به این

است که مراد از جمله: (مَا فِي أَنْفُسِكُمْ)، صفات و احوال بد درونی است، گو اینکه کلمه مغفرت گاهی در قرآن کریم در غیر مورد گناهان نیز استعمال می‌شود، ولی این استعمال خیلی نادر و کم است.

(أَمَّنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ وَالْمُؤْمِنُونَ كُلٌّ آمَنَ بِاللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ وَقَالُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا غُفْرَانَكَ رَبَّنَا وَإِلَيْكَ الْمَصِيرُ (۲۸۵))

گفتار در این دو آیه خلاصه مطالبی است که غرضی را بطور مفصل بیان می‌کرد، در سابق هم گفته بودیم که غرض این سوره بیان این معنا است که حق عبادت خدای تعالی این است که عبد، به تمامی آنچه او به زبان پیامبرانش بر بندگان نازل کرده ایمان آورد، بدون اینکه میان پیامبران او فرقی بگذارند و این غرض، همان غرضی است که آیه اولی تا کلمه من رسله ایفا نموده.

(أَمَّنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ، وَالْمُؤْمِنُونَ) این قسمت از آیه، ایمان پیامبر و مؤمنین را تصدیق می‌کند، و اگر پیامبر را جدای از مؤمنین ذکر کرد، و فرمود: رسول به آنچه از ناحیه پروردگارش نازل شده ایمان دارد، و آن گاه مؤمنین را به آن جناب ملحق کرد، برای این بود که رعایت احترام آن جناب را فرموده باشد.

(كُلٌّ آمَنَ بِاللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ) این جمله تفصیل آن اجمالی است که جمله قبل بر آن دلالت می‌کرد، چون جمله قبل اجمالا می‌گفت که: رسول و مؤمنین به آنچه نازل شده ایمان آوردند، ولی شرح نمی‌داد که آنچه نازل شده به چه چیز دعوت می‌کند جمله مورد بحث شرح می‌دهد که کتاب نازل بر رسول خدا ص مردم را به سوی ایمان و تصدیق همه کتب آسمانی و همه رسولان و ملائکه خدا که بندگان محترم او هستند دعوت می‌کند، هر کس به آنچه بر پیامبر اسلام نازل شده ایمان داشته باشد، در حقیقت به صحت همه مطالب نامبرده ایمان دارد.

(لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ) این جمله حکایت گفتار مؤمنین است، بدون اینکه بفرماید مؤمنین گفتند: ... و ما در تفسیر آیه شریفه: (وَإِذْ يَرْفَعُ إِبْرَاهِيمُ الْقَوَاعِدَ مِنَ الْبَيْتِ وَإِسْمَاعِيلُ: رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ)

(وَ قَالُوا سَمِعْنَا وَ أَطَعْنَا غُفْرَانَكَ رَبَّنَا وَ إِلَيْكَ الْمَصِيرُ)

جمله (سَمِعْنَا وَ أَطَعْنَا) انشا است، نه اخبار، نمی‌خواهند خبر دهند که ما شنیدیم و اطاعت کردیم، بلکه می‌خواهند به تعبیر فارسی بگویند بچشم، اطاعت و این تعبیر کنایه

است از اینکه دعوت تو را اجابت کردیم، هم با ایمان قلبی، و هم با عمل بدنی، چون کلمه سمع در لغت کنایه گرفته می‌شود از قبول و اذعان به قلب و کلمه اطاعت استعمال می‌شود در رام بودن در عمل، پس با مجموع دو کلمه سمع و طاعت امر ایمان تمام و کامل می‌گردد.

(غُفْرَانَكَ رَبَّنَا وَ إِلَيْكَ الْمَصِيرُ) کلمه مغفرت و غفران به معنای پوشاندن است، و برگشت مغفرت خدای تعالی به دفع عذاب است، که خود پوشاندن نواقص بنده در مرحله بندگی است، نواقصی که در قیامت که بنده به سوی پروردگارش بر می‌گردد فاش و هویدا می‌شود.

لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا لَهَا مَا كَسَبَتْ وَ عَلَيْهَا مَا اكْتَسَبَتْ رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا إِنْ نَسِينَا أَوْ أَخْطَأْنَا رَبَّنَا وَ لَا تَحْمِلْ عَلَيْنَا إصْرًا كَمَا حَمَلْتَهُ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِنَا رَبَّنَا وَ لَا تُحْمَلْنَا مَا لَا طَاقَةَ لَنَا بِهِ وَ اعْفُ عَنَّا وَ اغْفِرْ لَنَا وَ ارْحَمْنَا أَنْتَ مَوْلَانَا فَانصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ (۲۸۶)

(لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا، لَهَا مَا كَسَبَتْ وَ عَلَيْهَا مَا اكْتَسَبَتْ)

[تکلیف نکردن به آنچه که در قدرت و اختیار انسان نیست سنت خداوند در بین بندگان است]

کلمه وسع به معنای توانایی و تمکن است، و اصل در آن وسعت مکانی بوده، و بعدها قدرت آدمی چیزی نظیر ظرف تصور شده، که افعال اختیاری آدمی از آن صادر می‌شود، در نتیجه کارهایی که از آدمی سر می‌زند در حدود قدرت و ظرفیت او است، حال یا کم است و یا زیاد، و آنچه از آدمی سر نمی‌زند ظرفیتش را نداشته، در نتیجه این استعمال، معنای وسعت به طاقت منطبق شده، و در آخر طاقت را وسع نامیده، گفتند: (وسع آدمی) یعنی طاقت و ظرفیت قدرت او.

(رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا إِنْ نَسِينَا أَوْ أَخْطَأْنَا) بعد از آنکه در مقام اجابت دعوت خدای تعالی بطور مطلق و بدون هیچ قیدی گفتند:

سمعنا و اطعنا و سپس از يك سو متوجه ضعف و فتور و سستی خود شدند، و از سوی دیگر متوجه سرنوشت اقوام و امتهایی شدند که قبل از ایشان می‌زیستند، ناچار از خدای تعالی خواستند تا به ایشان رحم کند، و با ایشان آن معامله را نکند که با امتهای گذشته کرد

(رَبَّنَا وَ لَا تَحْمِلْ عَلَيْنَا اِصْرًا كَمَا حَمَلْتَهُ عَلَي الذِّينَ مِنْ قَبْلِنَا) کلمه اصر بطوری که گفته‌اند به معنای ثقل و سنگینی است، بعضی هم گفته‌اند: به معنای آن است که چیزی را به قهر و غلبه حبس کنی، و برگشت آن نیز به همان معنای اول است، چون حبس شدن نیز نوعی سنگینی است، و بر موجود حبس شده گران است.

(وَ اعْفُ عَنَّا وَ اغْفِرْ لَنَا وَ ارْحَمْنَا) کلمه عفو به معنای محو اثر است، و کلمه مغفرت به معنای پوشاندن است و کلمه رحمت معنایش معروف است، این معنای کلی این کلمات بود، و اما به حسب مصداق و با در نظر داشتن معنای لغوی آنها باید بگوئیم: این سه جمله و ترتیب آنها به این صورت از قبیل پرداختن تدریجی از فرع به اصل است، و به عبارتی دیگر منتقل شدن از چیزی که فائده‌اش خصوصی است به سوی چیزی که فائده‌اش عمومی‌تر است و بنا بر این عفو خدا عبارت است از محو و از بین بردن اثر گناه، که همان عقابی است که برای هر گناهی معین فرموده، و مغفرت عبارت است از پوشاندن و محو اثری که گناه در نفس به جای گذاشته، و رحمت عبارت است از عطیه‌ای الهی که گناه و اثر حاصل آن، نفس را می‌پوشاند.

(أَنْتَ مَوْلَانَا فَأَنْصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ) این جمله جمله‌ای است جدید و دعائی است مستقل و کلمه مولی به معنای ناصر و یاری کننده است، و لیکن نه هر ناصر بلکه ناصری که تمامی امور منصور به عهده او است چون کلمه مولی از ماده ولایت است که به معنای عهده‌داری و تصدی امر است، و از آنجا که خدا ولی مؤمنین است پس مولایشان نیز هست.